

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا و

نبينا ابي القاسم محمد و على اله الطيبين الطاهرين و

اللّعةُ على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه السلام به دنباله فقرات

حدیث عنوان بصری به این جا می‌رسند که

می‌فرمایند «ایاک أن تأکل مالاتشیه».

صحبت در ریاضت نفس بود، ریاضت یعنی

آماده کردن و از حالتی به حالت دیگر برگرداندن،

راض، یروض به معنای گردش کردن است، به

معنای حرکت کردن است، به معنای جَولان دادن



است.

در این فقره امام علیه السلام به دنبال یک دستورالعمل جدی برای رسیدن به آن مبانی و مفاهیمی هستند که در قبل از این فقره تذکر دادند و برای عنوان بیان کردند و از این به بعد حضرت شروع می‌کنند به کیفیت رسیدن به این مقصود و به این مطلوب که همین طوری و سردرها نمی‌شود بالاخره یک حساب و کتابی دارد، هر کسی می‌خواهد به آن مسائل برسد بسم الله! اینها را باید انجام بدهد و اگر قصور داشته باشد، برای او، آن مبانی و آن معانی و آن مراتب حاصل نمی‌شود، ده سال که سهل است، بیست سال، پنجاه سال و پنج هزار سال هم در این مسائل سیر کند، بر او چیزی اضافه نخواهد شد و ما اینها را خودمان مشاهده کردیم، ما این مسائل را تجربه کردیم و دیدیم که مسئله همینطور است.

البته نفس در گرایشهای خود و در تمایلات خود ممکن است که گزینه‌هایی را انتخاب کند، همان طوری که خدمت دوستان قبلاً عرض شد، هر

لباس کهنه پوشیدنی دلالت بر زهد نمی‌کند و هر غذای غیر متعارفی دلالت بر پرهیز از دنیا نمی‌کند، زهد به معنای دوری کردن از هوای نفس است، گاه ممکن است که خود نفس به جهتی از جهات لایعدّ و لایحصی، تمایلی به زندگی متعارف نداشته باشد و می‌خواهد خودش را در زی دیگری قرار بدهد، در وضعیت دیگری می‌خواهد خود را قرار بدهد، نمود او در میان افراد یک نمود دیگری می‌خواهد باشد و از این حالت لذّت می‌برد، لذّتی که اگر بخواهد در متابعت از آن سنت متعارف باشد هیچ گاه نمی‌برد و او به دنبال لذّت خود است، منتهی آن لذّت که لذّت دنیوی است چون در آن قالب برای او حاصل نمی‌شود در این قالب به دنبال او می‌گردد.

اگر بخواهد مثل سایر افراد بپوشد خب مردم می‌گویند این هم مثل بقیه است، اگر بخواهد غذای سایرین را بخورد مردم می‌گویند این هم مثل بقیه است، پس تمایزی ندارد، اگر بگویند رفت و آمدش و جایش و منزلش مثل سایر افراد هست، پس مثل بقیه هست، بنابراین دیگر تمایزی ندارد، دیگر چه

در دست دارد که با آن خود را به مردم بنمایاند و در

میان مردم بزرگ جلوه کند؟ و مورد تملق مردم واقع بشود؟ و همین مسئله مورد جذب قرار بگیرد؟ و مردم به سمت او جذب بشوند؟ راه دیگری پیدا نمی‌کند برای این مسئله، و در این جا است که از آن قصور اطلاعات و قصور معرفت و قصور علم و ادراک و متابعت عقلانی مردم، سوء استفاده می‌شود.

آن شخصی که به دنبال حقیقت و به دنبال مطلب است به این مسائل نگاه نمی‌کند چون این مسائل در نقطه مقابل با مسیر او قرار دارد، این مربوط به مردم دنیا و مردم عادی است، مربوط به ارتباطات عادی است، مربوط به تفکرات عادی است، مربوط به امور عادی است.

در اینجا راه نفوذ در میان افراد به آن زهد غیر واقعی درآمدن است، به زی غیرطبیعی درآمدن است، این گونه انسان می‌تواند در میان مردم نفوذ پیدا کند و مورد توجه آنها باشد، اما اگر سطح معرفت مردم بالا رفت و میزان اطلاعات آنها ترقی نمود و ملاکهای برای تشخیص در آنها تصحیح شد، آن گاه

دیگر این گونه افراد جایی در اجتماع اطراف خودشان ندارند، زیرا اگر بخواهند مثل سایر افراد زندگی کنند خب با توجه به تهی بودن و خالی بودن بضاع عرضه، محلّی از اعراب نخواهند داشت و اگر بخواهند خارج از این زی، زندگی کنند طبعاً این افراد دیگر نمی‌توانند این ملاکات را به اطرافیان خود عرضه کنند، لذا به طور کلی جامعه این گونه امور را حذف خواهد کرد و طرد خواهد کرد، چون سطح معرفت جامعه بالا رفته، ملاکات را تشخیص می‌دهد، متابعت از حق را خوب می‌فهمد، بین کلام صادق و غیر صادق را خوب تشخیص می‌دهد، آن میزان معرفتی اشخاص ملاک می‌شود برای این که جامعه آنها را بپذیرد یا آنها را نپذیرد، فقط این ملاک است.

لذا ما می‌بینیم در مسئله سیر و سلوک، دستوراتی که داده شده در مورد تغذیه چه بسا به آن معنای واقعی و حقیقی خودش در آن معنا قرار نگرفته و برداشتی که شده آن برداشت، برداشت غیر صحیحی هست، مثل تصور همگان یا اغلب در

مسائلی نظیر مسائل سیر و سلوک نسبت به پوشاک، نسبت به تغذیه، نسبت به البسه، نسبت به مسکن، نسبت به ارتباطات اجتماعی، ...

به طوری که امام علیه السلام در آن موارد بعداً مطالبی حضرت می فرمایند، انسان باید روشی غیر از روش متعارف عرفی و اجتماعی در پیش بگیرد به نحو دیگری باید باشد تا این که بتواند این مسیر را طی کند، گویا پیمودن این مسیر جز با برخورد سخت گرفتن و خود را در مضیقه قرار دادن و از سایرین در این گونه مسائل امتیاز پیدا کردن نمی شود، بعضیها اشکالاتی دارند و نسبت به این مطالب خب برایشان شبهاتی پیدا می شود، از جمله مطالبی که در خلال این مدّت به طور مرتب بنده اطلاع پیدا می کردم این بود که به طور کلی، چرا باید راه خدا با مشقّت و با ریاضت همان طوری که در کلام امام علیه السّلام هست باید طی بشود؟ مگر خدا چه صعوبتی دارد؟ چه ایرادی در این جا در ارتباط بین بنده و بین پروردگار وجود دارد که این مسئله باید به این کیفیت

باشد؟ آیا با روش عادی و حرکت و سیر عادی انسان به خدا نمی‌تواند برسد؟ حتماً باید به خود سختی بگیرد و خود را از نعمتها محروم کند؟ به این نحو است که برای رسیدن به خدا از هر لذتی باید چشم‌پوشی کند؟ پس اگر این طور است چرا از اول خدا ما را اینگونه آفرید؟ و چرا این خصوصیات را در وجود ما جَبَلِّ نمود؟ و چرا نفس را مدیر و مدبّر این بدن و جسم قرار داد؟ و چرا این تعلّقات را در ما به وجود آورد؟ خب اینها از کجا آمده؟ محبتی که مادر و پدر به فرزند دارد، این محبّت از کجا آمده؟ آیا راه خدا باید مساوی با قطع تعلّق و محبّت پدر و مادر به فرزند و زن و شوهر به یکدیگر باشد تا این که انسان بتواند آن تعلّق واقعی را در خود ایجاد کند و آن محبّت واقعی را در خود به وجود بیاورد و آن ارتکاز واقعی را در پیش بگیرد؟

بعضیها به اشتباه این مسائل را تصوّر می‌کنند و به خلاف این مطالب را تصوّر می‌کنند که در محبت به خدا، محبّت به زن و فرزند جایی ندارد! کسی که راه خدا را می‌خواهد برود باید از دوست،

رفیق، استاد، معلم، همسایه، قوم و خویش، همه اینها باید قطع تعلق کند! و نسبت به آنها بی تفاوت باشد و آن توجه خود را تماماً به یک نقطه متمرکز کند و حتی نسبت به امور ظاهری باید بر خود سخت بگیرد و از آن نعمتهای الهی به حداقل باید استفاده کند! میوه‌ای که می‌خواهد برای منزل بگیرد باید سعی کند کم ارزشترین آنها و غیر قابل عرضه‌ترین آنها باشد! باشد!، غذایی که می‌خواهد تهیه کند باید از غذای نامرغوب باشد!، خب اینها مسائلی است که بد فهمیده شده و در غیر از آن جایگاه واقعی خودش این مسائل و مطالب قرار گرفته، همه اینها خلاف است.

اتّکاء به پروردگار و توجه به پروردگار، یعنی توجه به نظام هستی! کسی که می‌خواهد به خود پروردگار توجه کند و تعلق خود را منحصر به ذات او بکند و میل و محبت خود را فقط در ذات پروردگار متمرکز کند و از سایر مظاهر او غفلت بورزد، این تعطیل کردن اسماء و صفات کلیه است، پس این اسماء جمالیه و جلالیه پروردگار مگر بیکار

بودند در این عالم که این نظام را به وجود بیاورند؟
و این امور را به وجود بیاورند؟ و این مظاهر محدوده
مرتبطه با خود را در اینجا خلق کنند؟ اگر ذات
پروردگار اقتضاء می کرد که فقط افراد به شخص و
ذات او توجه داشته باشند و از سایر مظاهر غفلت
کنند، پس چرا او واجد اسم رئوف و عطوف و رحیم
و رحمان و سایر اسماء جمالیه شده؟ پس اسم رئوف
برای چه آمده؟ اسم رحیم برای چه آمده؟ عطوف
برای چه آمده؟ لطیف برای چه آمده؟ خفی الألفاف
برای چه آمده؟ این اسماء و صفاتی که هر کدام از
اینها منشأ برای ظهور آن حقایق وجودیه در عالم
امکان و در عالم خارج شدند آیا اینها عبث به این امر
مبادرت کردند و بیهوده کردند؟

یا اینکه بر این اساس مقصد و مقصود و منظوری مورد نظر بوده، خداوند یک شیء را خلق کند و بعد بگوید به او کاری نداشته باش! خب برای چه خلقش کردی؟ خدا یک امری را در انسان انجام بدهد، مثلاً محبت انجام بدهد، عطوفت انجام بدهد، انس در انسان به وجود بیاورد، لطف در انسان به وجود بیاورد، احساس در انسان به وجود بیاورد، بعد بگوید به اینها ترتیب اثر نده!!، وقتی که انسان ترتیب اثر ندهد، پس چرا از اوّل اینها را گذاشته؟ چه مقصدی از قراردادن اینها در جبلت آدمی است؟ چه هدفی پشت این مسئله است؟ مگر خدا کار عبث انجام می دهد؟ خدا به انسان فرزند بدهد، بعد بگوید نسبت به او محبت نداشته باش؟ خب خودت از اوّل آن محبت را بگیر! خدا خودش در آیه قرآن می فرماید «فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» تألیف بین قلوب از کجا آمده؟ پیغمبر و رسول خدا فرمودند: اگر کسی را دوست دارید این دوستی را به او اظهار کنید، در دلتان نگه ندارید، نگوئید حالا بد است برای خودم نگه دارم! و آن به اصطلاح خودش یک موقعیتی

برای ما به حساب می‌آید!، آدم هر چیزی را نباید بگوید!، نه! این دوستی که الآن نسبت به رفیقتان دارید، این محبت، محبت الهی است، این محبت الهی از بالا آمده، از دست شما نیامده، چرا دیروز دوست نداشتید؟ این محبت را اظهار کنید، اظهار محبت موجب پیوند است، موجب الفت و انس است و تمام مسائل بر اساس محبت شکل می‌گیرد.

اگر مرد نسبت به زن محبت دارد باید این را اظهار کند چون آن زن علم غیب ندارد که بداند شوهر دوستش دارد یا ندارد! علم غیب ندارد، او نگاه به کارهای ظاهری شوهر می‌کند، می‌بیند شوهر به او توجه ندارد وقتی وارد منزل می‌شود یک راست سرش را می‌گذارد می‌رود فرض کنید که توی فلان اتاق لباسش را در می‌آورد، نه سلامی می‌کند نه پاسخی می‌شنود، نه ... خب حالا این زن در این منزل بوده، چند ساعت بوده، شما که بیرون بودی و حالا آمدی باید یک توجهی بشود، پس بالاخره این گونه مسائل از کجا باید بیاید؟ همین طور که خود به خود از زمین نمی‌جوشد، یک ظواهری باید داشته

باشد، یک اعمال و کارهایی باید انجام بشود، یک نمودهایی باید داشته باشد، آن نمودها حکایت از مافی الضمیر بکند، حکایت از آن واقعیاتی که در دل قرار دارد باید بکند، این دستورات، دستوراتی است که حالا در مورد این مسائل بعداً صحبت خواهد شد، اینها دستوراتی است از نظام عالم که نظام تکوین است و آن منشأ و مبدأ برای تشریح این امور است.

چه اشکال دارد وقتی که مرد وارد منزل می شود او برود به سراغ زنش و سلام کند و ابراز محبت بکند، چه ایرادی دارد؟ مگر از مردیش کم می شود؟ حالا من مردم تو باید بیایی!، نخیر این حرفها نیست، بعضیها اشتباه متوجه شدند یا نمی خواستند متوجه بشوند آن چه را که بزرگان فرمودند، و الا مطالب خیلی روشن است، دیده شده بعضی از مسائلی وقتی که پیگیری می شود منشأش اموری است که شخص بر اساس

نفسانیات خودش به حساب سلوک می‌خواهد بگذارد، خب این خیانت است، تو خودت با نفسانیات مشکل داری چرا اعمالت را به حساب سلوک می‌گذاری؟ من نباید به زن سلام کنم!، وظیفه زن است سلام کند!، نخیر نداریم، کجا داریم؟ کجا داریم که وظیفه زن است به مرد سلام کند؟ حالا اگر او آمد و سلام کرد خیلی خب کار خوبی کرده، بسیار کار خوبی انجام داده، خدا به او اجر می‌دهد، نه این حرفها را نداریم مرد باید به زن سلام کند، وقتی وارد منزل می‌شود مرد باید برود البته متقابلا وقتی که مرد می‌خواهد بیاید بیرون زن باید بلند شود بیاید و تادم در او را مشایعت کند، این هم هست، این که فقط ما یک طرفه بخواهیم به مسائل نگاه نکنیم، تمام این مسائل خلاف است و هیچ کدام را به حساب سلوک نگذاریم، هر کسی به حساب سلوک گذاشته خیانت کرده است در رسالت بزرگان و در رسالت اولیا و در رسالت ائمه علیهم السّلام.

حالا شما با زنت مشکل داری آن یک مطلب دیگر است، از سر غدّی و اینها برخواستی آن یک

مطلب دیگر است، زیر بار حق نمی خواهی بروی آن
یک مطلب دیگر است، سر خود می خواهی راهی را
در پیش بگیری آن یک مطلب دیگر است، به حساب
راه نباید گذاشت، راه بزرگان این نیست بنده خودم
تجربه کردم هم در زندگی پدرمان و هم در زندگی
سایر از اساتید آنها این گونه نبودند، در عین حال هر
چیزی به جای خود محفوظ، اطاعت زن از شوهر در
جای خود محفوظ، بدون اجازه شوهر نباید از منزل
بیرون برود، بدون اجازه از شوهر نباید با کسی تماس
بگیرد، بدون اجازه شوهر نباید فردی را به منزل
بیاورد، کاری را نباید بر خلاف رضایت شوهر انجام
بدهد، اینها به جای خود، از آن طرف محبت کردن،
تربیت کردن، تربیت کردن نه به معنای اخم و تخم و
نمی دانم فرض بکنید که بکن و نکن و فقط همین
است و غیر از این نیست، نه!، او را به نحو
خداپسندانه و به نحو شایسته و به نحو انسانی و به
نحوی که مورد رضای خدا و رضای اولیای خدا و
مسیر تعیین شده از ناحیه آنها است حرکت دادن
است.

بله اگر یک طرفه بخواهد باشد، خب معنا ندارد، نفس پس می‌زند، همان طوری که اگر کسی بخواهد با خود ما این گونه برخورد بکند خیلی از ما جبهه می‌گیریم، مقابله می‌کنیم، برخورد می‌کنیم، در نفس خودمان نسبت به طرف جایگاهی قرار می‌دهیم، خب همین طور هم آنها هستند، چه تفاوتی می‌کند؟ انسان انسان است، انسان انسان است و دارای نفس است و باید مطابق با همان شاکله‌ای که خداوند آن شاکله را برای هر کدام از طرفین مقرر کرده است بر طبق او باید حرکت کرد.

برای دو مریض یک نسخه نمی‌پیچند، این نسخه مال این مریض است، آن نسخه هم مال آن مریض است، اگر بخواهد اینها

عوض بشود مرض مداوا پیدا نخواهد کرد، پس بنابراین آن چه را که از روش بزرگان ما در این مسائل دیدیم که البته به طور نسبتاً مشروح در اینگونه مطالب بعداً صحبت خواهیم کرد در جای خودش، آن عبارت است از رعایت آن مسیر و راهی که تکوین مبدأ و منشأ برای این مسیر و این راه است، لذا تشریح باید همیشه بر اساس تکوین باشد، این یک مسئله واقعی است. و هیچگاه پیغمبران برخلاف تکوین نیامدند مردم را امر و نهی کنند، چون در تضاد با واقع خواهد شد، بدن احتیاج به استراحت دارد پیغمبران بیایند بگویند که فرض کنید که حرکت کنید!، نمی شود، بدن نیاز به حرکت دارد، آنها دستور بدهند بنشینید! این نمی شود، انسان از نقطه نظر روح و نفس نیاز به انجام دادن فلان کار را دارد، بگویند نکنید، انسان نیاز به ازدواج دارد وقتی که رسید به یک سنی که قابلیت ازدواج در او محقق می شود و آنچه که صفات هست، غرائز هست خصوصیات هست، به آن مرتبه ای می رسد که انسان از آن حیثیت استقلالیه شخصیه خودش که تا به حال تنها بود،

چون فقط مسئله مسائل ظاهری نیست، مسائل باطنی منظور است، آن حیثیت استقلالیه که تا به حال تنها بود، رفیق داشت یا نداشت فرقی برای او نمی کرد، تنها بود یا نبود برای او تفاوتی نمی کرد، با پدر و مادر بود یا نبود تفاوتی نمی کرد، یک محیطی بر حسب فرهنگ و شرایطی برای او به وجود آمده بود که در آن، زمینه وجود داشت، در آن موقعیت حالا کم کم دارد خارج می شود، نیاز دارد، همین شخصیت مستقل، همین که برای خودش بود و مستقل بود، رفت و آمدش دست خودش بود، نشست و برخاستش دست خودش بود، تصمیم گیریها تصمیم گیریهای شخصی بود، در اختیار راه خودش مستقلاً اختیار می کرد، حالا می بینید که آن شخصیت باید در کنار شخصیت دیگری به حیات ادامه بدهد، این موقع موقع ازدواج است، یعنی در کنار این شخصیت خود، شخصیت دیگری را قرار دادن، کأنّ احساس او این است که تنها بودن، با پدر و مادر بودن، با برادر و خواهر بودن، با قوم و خویش و شریک و همسایه و هم کلاسی بودن نمی تواند یک

چیزی که در درون او است را تأمین کند، آن نقص را ترمیم کند، آن خلأ را بخواهد بپوشاند، این حالت دیگر حالتی است که نفس، نه بدن، نفس و روح در یک چنین حالتی به یک نقطه از فعلیتی رسیده که آن نقطه فعلیت برای حرکت استکمالی خود دیگر نمی تواند تنها باشد، حالا کاری به بدن نداریم خود بدن اقتضائات خودش را دارد، بدن تشنه می شود نیاز به آب دارد، باید آبش را بخورد، بدن نیاز به غذا دارد، باید غذا بخورد، بدن نیاز به اکسیژن دارد همین طور هم خود بدن نیاز به مسائل دیگری دارد که آن هم به جای خود محفوظ، عرض بنده فقط در مسئله نفس است، نفس در راه استکمالی خود و طریق کمالیه خود به یک فعلیتی می رسد که از آن به بعد عبادتی را که انجام می دهد تنهایی جان ندارد، راهی را که می خواهد برود به تنهایی کشش ندارد، بنزین نمی رسد، کاربراتور خراب است، باید تعمیر بشود، سرویس بشود، تنظیم

بشود، چون نمی‌تواند آن را کاملاً بکشد،
می‌رود پتِ پتِ می‌کند، هی خاموش می‌کند، هل
بدهید، نمی‌دانم چکار بکنید، روح نمی‌تواند به
تنهایی این را بکشد، این همراه با فرد دیگری باید
این حرکت را انجام بده.

اگر این مسئله نبود ازدواج در ادیان الهی
تشریح نمی‌شد، این قضیه است مسئله ازدواج فقط
به یک نیاز جنسی بر نمی‌گردد، مسئله ازدواج به نیاز
روحي برمی‌گردد، البته در یک همچین زمینه‌ای
خب بدن و جسم هم نیاز به مسائل دیگری دارند، آن
به جای خود محفوظ و این دو قضیه تقریباً در یک
زمان یا با یک تأخیری این دو مسئله انجام می‌شود،
پس بنابراین نکته‌ای که ما باید در این جا بدانیم این
است که در مسئله ازدواج معیار و مقصود و مقصد
صرف یک ارتباط ظاهری نیست، حالا اینها را در
مسائلی که بعداً راجع به این قضیه هست در مسئله
معاشرت در آنجا مطرح خواهیم کرد که، چه قضایا
و چه اسراری پشت این مسئله قرار دارد که این نکته
بدون یک ازدواج واقعی، نه ازدواج موقت بدون

ازدواج واقعی این قضیه حاصل نخواهد شد، یعنی اگر کسی تا پایان عمرش هم ازدواج کند (ازدواج موقت) صد تا، دویست تا، سیصد تا، صد هزار تا، البته اگر برسد و خدا هم قوت بدهد (مزاح)، تا هر چه قدر، این قضیه تا به نحو ازدواج دائم نباشد، این قضیه انجام نمی‌شود، این نکته‌ای که عرض کردم، به همین جهت است که در شریعت اسلام اصل و اساس اوّل بر ازدواج دائم است نه موقت، ازدواج موقت به جهت ضرورت است، یعنی چون شخص نمی‌تواند به جهتی از جهات و به علّتی از علل، به آن مسئله دسترسی پیدا بکند، حالا چه مثنی و چه ثلاث و رباع، آن دیگر بستگی به شرایط فرد دارد که یک یا دو یا سه یا چهار تا ازدواج منظور ازدواج دائم است، آن است که این حالت را در انسان ایجاد می‌کند و الاّ در ازدواج موقت این قضیه پیدا نمی‌شود، مگر برای اینکه خلاصه تخفیفی پیدا بشود نسبت به برخی مسائل، نسبت به برخی مشکلات، خوب در ضرورت وقتی که نمی‌تواند انسان به جهتی از جهات و به واسطه شرائطی حالا چه شرائط

شخصیه، چه شرائط اجتماعی، نمی‌تواند، آن وقت دیگر اسلام احکام و تکالیف دیگری را تقریر کرده است و این که در بعضی از جاها شنیده می‌شود افراد غیر مطلع و نادان که درباره ازدواج موقت گفته‌اند که این مسئله، یک مسئله سیاسی است و در یک زمانی ممکن است باشد و در یک زمانی نباشد در یک زمانی جعل بشود و در زمان دیگر برداشته بشود، اینها خلاف ما انزل الله است و خلاف شرع است.

ازدواج موقت، ازدواج سیاسی نیست،

حکمی است از احکام اسلام، مثل ازدواج دائم می‌ماند، مثل سایر محللات می‌ماند، مثل سایر محرّمات می‌ماند مثل همه احکام مؤبد و دائمی می‌ماند و خلیفه ثانی از سر خود و عناداً این مطلب را زیر

پا گذاشت، در سنت رسول خدا بوده است و حتی در زمان خلیفه اول هم این مسئله بوده و او وقتی که آمد تصریح کرد که متعتان کانتا محللتین فی زمن رسول الله و أنا احرمهما، دو متعه بوده که یکی متعه عمره تمتع و دیگری متعه نساء که هر دو در زمان رسول خدا بوده و اولی برای افرادی است که بعد از شوال به حج مشرف می‌شوند و قصد حج دارند، عمره آنها عمره تمتع خواهد بود، البته برای بعضی از افراد ولی بعض دیگر قرآن خواهد بود، این عمره تمتع به این معنا است که انسان وقتی که از انجام عمره فارغ می‌شود تا وقت حج می‌تواند از احرام بیرون می‌آید و فقط از مکه نباید خارج بشود و لکن تمتع با نساء ایرادی ندارد و اشکالی ندارد، منتهی ایشان از باب آن مسائل خاص و مسائل شخصیه و افکار خاصی که ایشان داشتند، این را تحریم کردند و حکم خدا را برداشتند و از رسول خدا سبقت گرفتند و پا را بالاتر از مقام رسالت و پیغمبری گذاشتند! حالا گاهی از اوقات این جوری هم می‌شود! و ایشان انجام دادند دیگر و لا بُد حکم

خدا را بهتر از رسول خدا شناختند!! و تعجب این است که چگونه بسیاری از این سنت تبعیت می کنند، این باعث تعجب است و همین طور مسئله دیگر عبارت است از متعة نساء که همان ازدواج موقت است، ازدواج موقت هم به موازات با ازدواج دائم در اسلام تشریح شده و حکمش آمده و حلال محمدی حلال الی یوم القیامی بوده و حرام محمدی حرام الی یوم القیامی بر این مسئله هست منتهی خب علی کل حال ایشان هم در این جا بالاتر از حکم الهی و بالاتر از کلام وحی و بالاتر از کلام رسول خدا به تشریح پرداختند و خود را هم طراز با رسول خدا در اینجا قلمداد کردند و آمدند و این مسئله را تحریم کردند و جالب این است که می گوید أنا أحرّمهما! من اینها را حرام می کنم!، ای کاش می گفتی من منع می کنم، من جلوگیری می کنم، من مخالفت می کنم، دیگر نباید بگویی که من اینها را حرام می کنم، این حرام می کنم یعنی همان طوری که رسول خدا حلال کرد من هم مثل او می آیم حرام می کنم و هیچ تفاوتی بین من و بین رسول خدا نیست!، خب حالا دارد حساب

و کتابش را پس می‌دهد و بعد می‌گوید: اُعاقبُ
عَلَيْهِمَا یعنی و بر آنها عقاب می‌کنم، یعنی اگر کسی
متعۀ انجام بدهد من حدّ جاری می‌کنم، این معنا
معنای عقاب است، اگر کسی اقدام به ازدواج منقطع
بکند من حدّ زنا بر او جاری خواهم کرد، ببینید به
کجا انسان می‌رسد که فرد باید برای انجام دادن حکم
شرعی الهی حدّ زنا بخورد، باید عقاب شود و باید
معاقب شود که چرا به دستور پروردگار عمل
کردی؟! چرا به دستور شرع عمل کردی؟! باید از
خدا بترسیم خلاصه، اینها همه برای ما عبرت است
و عجیب است که تاریخ همه چیز را نشان می‌دهد،
همه چیز را بیان می‌کند و همه چیز را در اختیار انسان
قرار می‌دهد.

پیغمبرش آمد در مقابلش اینها هم آمدند و
همیشه بوده و همیشه خواهد بود، این انسان است
که باید از میان این دو طریق کدام را اختیار کند و
ببیند به کدام سمت و سو او را

حرکت می دهند، خب این مسئله مربوط به این است، این قضیه در این موقع انجام می شود یعنی در این موقعیت و در این ظرف برای انسان انجام می شود لذا وقتی که ما مشاهده می کنیم و می بینیم که مرحوم آقا رضوان الله علیه ایشان به ازدواج دائم همیشه توصیه می کردند به خاطر همین نکته بود، این جهت بود، و الا نه اینکه نظرشان در این قضیه چون شنیدم که بعضیها یک مطالبی داشتند، یک مسائلی شنیدند از ایشان و برای ایشان شبهاتی ایجاد شده، علی کل حال، صحبت در این بود که آیا راه خدا حتماً باید با ریاضت باشد و بدون ریاضت انسان نمی تواند برود؟! حتماً باید با مشکلات باشد عرض کردیم خیر مسئله این طور نیست، راه خدا راهی است که آن راه مطابق با تکوین انسان آن راه تشریح شده، مطابق با ظرفیت انسان و مطابق با آمادگی انسان. در یک وقت انسان نیاز به فلان غذا را دارد، فلان مواد را باید به بدن برساند، بدن او و جسم او برای تأمین آن حیات خود و زیست خود و زندگی خود نیاز به یک همچنین اموری را دارد به یک

همچنین تغذیه را در آنجا باید این را انجام بدهد، در یک وقتی بدن نیاز به این گونه مسائل را ندارد اگر بخواهد زیاده روی بکند ممکن است که همین زیاده روی برای او مشکل ایجاد بکند مثل افرادی که خب نیاز ندارند، همین غذاهای معمولی هم می تواند تأمین آن مواد لازم بدن را بکند و همین میوه‌هایی که خورده می شود و به این کیفیت می روند می پردازند به این کیفیت در داروخانه‌ها و اینها از این فرض بکنید مکملهایی که اصلاً معلوم نیست چی چی هست و غیر از بین بردن کبد و کلیه هیچ خاصیتی ندارند، الآن بدن می تواند تأمین بکند هی حالا مکمل روی مکمل، از این قرصها و شربت‌های بیخود خوردن که اثری ندارد، فقط اثرش تخریب است، تخریب کبد است و تخریب کلیه است و همین طور سایر جهاز هاضمه که بسیار مضر است و این گونه انجام می دهند و می گویند برای ما لازم است! نه هیچ لزومی ندارد، در بعضی از موارد خب لازم است ولی در بسیاری از موارد اینها لازم نیست.

پس بنابراین آنچه را که در وضعیت عادی هر

شخصی باید به او بپردازد آن ملاک است برای انجام دادن، همان ملاک است برای پرداختن، از نقطه نظر تغذیه و از نقطه تغذیه کیفیت غذایی که باید به بدن برسد، حالا ما روایاتی که مربوط به کیفیت تغذیه هست، از امام صادق علیه السّلام در طب الصّادق و همچنین از امام رضا علیه السّلام، به بعضی از آنها اشاره خواهد شد چون مطالب خیلی زیاد است ولی من حیث المجموع، چکیده آنها را انشاءالله در اختیار رفقا قرار خواهیم داد که چرا امام علیه السلام به عنوان یک فردی که امام است باید راجع به مسائل تغذیه صحبت کند؟ چرا امام رضا علیه السلام که آن دنبال کننده و پیگیر مسائل احکام و تشریح

است، حضرت باید راجع به مسائل کیفیت غذا خوردن، کیفیت نوشیدنیها، انواع نوشیدنیها، تقسیم بندی مزاجها به چهار تا مزاج و موافقت هر کدام از این غذاها با این نوع مزاج که هر مزاجی برای خودش یک دستگاہ جدایی دارد.

البته امروزه به این مسئله رسیده اند که آن چه را که در طبّ جدید اعتراض می کردند نسبت به طبّ قدیم که مزاجها را به چند قسم سوداوی و صفاوی و بلغم و دم و تقسیم می کردند، آنها اشتباه بوده، امروزه کم کم به این نکته دارند می رسند که بر اساس گروه خون، که هر گروه خونی برای خودش حساب و کتابی دارد، دارویش فرق می کند، غذایش فرق می کند، نوع رساندن ویتامین فرق می کند، پروتئینی که به این داده می شود به گروه O با گروه A فرق می کند، هر کسی در وقت خودش باید غذا بخورد، یکی غذایش باید گوشتش کم باشد یکی زیاد باشد، اینها این همان است همان تقسیم هایی که سابق بر اساس آن امزجة اربعة و مزاجهای چهارگانه قدما و در زمان ائمه علیهم السّلام بوده، الآن به این صورت

و به این کیفیت مورد قبول دارد قرار می‌گیرد و به این مسئله دارند می‌رسند که دارو حتی برای هر کسی و برای هر گروه خونی، دارو فرق می‌کند، این یک تأثیری داشته کیفیت پاسخگویی هر انسان و هر شخصی به آن دارویی که به آن انجام می‌شود بر این اساس مختلف است، البته هنوز در اول راه است ولیکن انشاءالله در این قضیه پیشرفت بیشتری خواهند کرد، در این رسیدن به آن چه را که برای ما بزرگان و ائمه در این خصوص بیان کردند و همین طور اولیای الهی در موارد مختلف که انشاءالله به این مسائل هم بنابر حسب ظرفیت مجلس به این مسائل یک مقداری خواهیم پرداخت در تلفیق بین کیفیت تغذیه جدید و قدیم و اختلاف بین آنها و تأثیری که تغذیه در روح و در نفس دارد که انسان چگونه با اختلاف در تغذیه حال او فرق می‌کند، مکاشفات او تغییر پیدا می‌کند، کیفیت توجه او فرق می‌کند، اینها همه برگشتش به همان چیزی است که قدما در امزجة أربعه آنها را بیان می‌کردند و این مسئله از طب جدید مغفولٌ عنه قرار گرفته بود.

آن چرا که نظام تکوین برای انسان آن نظام را
مقرر کرده است بر اساس همان نظام انسان باید
حرکت کند، بر اساس همان وضعیت باید حرکت
کند، در راه خدا صعوبت وجود ندارد، صعوبت یعنی
برخلاف صلاح و برخلاف آن منفعت واقعی که بر
انسان مترتب است انسان حرکت بکند، این معنا
معنای صعوبت است، وقتی که به شما دستوری
بدهند که آقا بر طبق این دستور تغذیه داشته باشید
آیا این صعوبت است؟ وقتی که شما دستور بدهند که
در طبق این دستور فرض بکنید که حرکت داشته
باشید، یا توقّف داشته باشید صعوبت است؟ وقتی که
شما دستور بدهند که بر وفق این دستور به مسائل
شخصی و مسائل اجتماعی پردازید این صعوبت
است؟ یا این که انسان سر خود انجام بدهد و بعد با
هزار خطر مواجه بشود کدام صعوبت دارد؟ کدام
صعوبت دارد؟ این مسئله بسیار مسئله مهمی است
که چگونه است که در راه خدا و در مسیر خدا و
مسیر سلوک

نفسانی آن راهی را که در اختیار انسان قرار می‌دهند سهل‌ترین، آسان‌ترین، بی‌خطرترین و بدور از موانع و بدور از آن پیامدها و تبعاتی که سایر خطوط و سایر مسیرها و سایر راهها، دامن‌پویندگان خود را می‌گیرد، است، این راه آسانترین راه است.

نه به معنای بیخیال بودن، بی‌اعتنا بودن، بی‌توجه بودن، مهم‌ل بودن، کسل بودن، بلکه در عین توجه، در عین موشکافی کردن و یک‌یک قضایا و مسائل را بررسی کردن و بر طبق همان ملاکها و مناطهائی که در اختیار این پویندگان مسیر خدا قرار دادن حرکت کردن است، بی‌خیال بودن نیست، بی‌خیال بودن، لاابالی بودن، بی‌اعتنا بودن، این مال جُهَّال است، این مال عوام الناس است که به هر بادی به همان سمت به حرکت درمی‌آیند و با هر وزشی اختیار خود و عنان انتخاب خود را از دست می‌دهند، بلکه، در راه خدا و در مسیر بزرگان هر قدمش اختیار است و انتخاب، نشستنش انتخاب است و بلند شدنش انتخاب است، نه در آن جایی که باید نشست برمی‌خیزند و نه در آن جایی که باید حرکت کنند

می‌نشینند، این مسیر سهل‌ترین، بی‌دغدغه‌ترین، معتدل‌ترین و آسانترین و موزون‌ترین راهی است که بزرگان در اختیار قرار داده‌اند، تجربه‌اش هم دیدیم، خودمان هم به چشممان دیدیم، در آن مسائل، گذشته، حال، آینده تمام آن چه را که بالاخره هر کسی به راهی می‌رود، هر کسی به صراطی می‌رود، ما تجربه کردیم و دیدیم که چگونه متابعت ملاکهای اولیای خدا و چگونه پیروی از آن دستورهایی را که در طول مدت دهها سال از بزرگان شنیدیم و تجربه شخصی آنها را به خاطر سپردیم و آن چه را که برای سعادت و برای عافیت، عافیت واقعی، عافیت نفسانی، عافیت روحی، اللهم انی أسئلك العافیه نشنیدید در ادعیه امام سجاد علیه السلام، امام صادق علیه السلام، می‌فرمایند: اللهم انی اسئلك العافی، عافیت یعنی چه؟! یعنی محفوظ ماندن از خطرات، محفوظ ماندن از توهّمات، محفوظ ماندن از تخیلاتی که دیگران آن توهّمات و تخیلات را تعقلات می‌پندارند، از آنها انسان محفوظ بماند، این را می‌گویند عافیت، انسان در هر راهی که می‌رود در

آن راه با وجدان راحت برود، آخ چرا این کار را کردم
در آن نباشد، آخ ای کاش این کار را نمی کردم، هان
ای کاش این کار را نمی کردم، ای کاش این کار را
می کردم، ای کاش، ای کاش باعافیت منافات دارد،
آن مسیری را که بزرگان آن مسیر را برای انسان قرار
دادند، خب آن مسیر چیست؟ غیر از مسیر متابعت از
حق است؟ مگر آنها برای ما دلسوز نیستند، مگر چه
نفعی آنها می برند آنها که می گویند از این جا حرکت
کن، از این جا حرکت نکن، دنبال این باش دنبال آن
نباش یا این که دنبال هیچ کدام نباش، هان؟ آنها چه
نفعی می برند؟ چه نفعی متوجه آنها می شود؟ کی
انسان می فهمد؟ آن وقتی که قضایایی می گذرد

مسائلی که اتفاق می افتد بعد می گوید عجب،

ای کاش ما گوش می دادیم، ای کاش ما به این مسائل توجه می کردیم، حالا وجدانمان هی ما را سرزنش نمی کرد، حالا وجدانمان به ما نهیب نمی داد، آن موقع، آن موقع.

پس راه خدا نزدیکترین راه و سهلترین راه است، آنچه را که برای جسم ما در هر موقعیتی لازم است راه خدا می گوید بایستی که نسبت به آن اقدام کنی، اگر برای تو بیماری پیش آمد راه خدا می گوید باید پیش متخصصش بروی آیا این سخت ترین است؟! اگر می خواهی چیزی درست کنی، باید بهترین را درست کنی؟ آیا این راه خدا موجب صعوبت کار است؟ اگر می خواهی شغلی را انتخاب کنی باید آن بالاترینش را در نظر بگیری، می خواهی بروی درس بخوانی وارد حوزه علمیه می خواهی بشوی، علوم آل محمد را می خواهی در پیش بگیری به آنها می خواهی پردازی باید به مرتبه اجتهاد بررسی و کمتر از اجتهاد را نمی پذیرند آیا این صعوبت دارد؟! به بالاترین رسیدن صعوبت است؟! وقتی که

می‌خواهی در دانشگاه بروی باید به آن بالاترین
مرتبه دانش و اطلاعات باید دسترسی پیدا بکنی، آیا
این صعوبت دارد؟! رسیدن به برترین، رسیدن به
کاملترین و رسیدن به آن نقطه‌ای که این نفس
می‌تواند و استعداد دارد به آن نقطه برسد، این
کجایش بد است؟! این بد است؟! این سخت
است؟! این خلاف مسیر عالم خلقت یا مسیر عالم
تکوین است؟! در آن روزی که بدن تو احتیاج دارد
به این مقدار از انرژی، به این مقدار از غذا به این
مقدار از مواد، امروز باید او را برسانی، فردا بدن تو
به این مقدار نیاز ندارد، راه خدا می‌گوید یک وعده
غذایت را باید حذف کنی، این صعوبت دارد؟ این
مشکل است؟ یا نه این عین واقع و عین حقیقت و
عین انطباق مسیر با تکوین است و هر شخصی برای
خودش پزشک است، هر شخصی خودش می‌داند
الآن در چه وضعیت قرار دارد؟ چقدر باید غذا
بخورد؟ کی باید بخورد و کی باید دست بکشد، کی
باید امساک کند.

مرحوم آقا که می‌فرمودند هفته‌ای در ماه

چهار روز روزه بگیرید یا اینکه به بعضی‌ها می‌فرمودند هفته‌ای دو روز را روزه بگیرید، این روزه گرفتن آیا به معنای مشقت یا به معنای تحمیل یک امر شاقّ و صعبی است؟ یا این که برای سلامتی خودش می‌گویند؟ نمی‌خواهی نکن، چهار ماه روزه نگیر، این قدر بخور و خیلی خب این چه اثری بر این قضیه مترتب می‌شود؟ وقتی که بزرگان دستور غذایی می‌دادند به شاگردان خودشان این نفعش به چه کسی می‌رسید؟ به خود او می‌رسد، آن وقت بلند نمی‌شود فردا بیاید بگوید آقا برای نماز شب نتوانستم بلند شوم، می‌گویند شام چه خوردی؟ رفته بودیم مهمانی، این را خوردیم، این را خوردیم، فیل هم بود نمی‌توانست بلند شود تو که دیگر حالا جای خود داری، خب معلوم است با یک همچنین وضعی این بدنی را که خدا قرار داده، این وضعیتی را که او قرار داده، یک اقتضائی می‌کند و اقتضاءش این است که شب سبک بخوری، شب چیز سنگین نخوری، زود بخوابید، خواب را قبل از نصف شب حتماً قرار بدهید، یک ساعت خواب قبل از نصف شب

با چهار ساعت خواب بعد از نصف شب می‌تواند برابری کند، بعد از نصف شب دیگر آن فشاری که نباید به مغز بیاید، آمده، خواب بعد از نصف شب دیگر فایده‌ای ندارد، شب نمی‌تواند این سلولها را در خواب جبران کند، این مربوط به خواب قبل از شب است. خب گوش نمی‌دهند، صحبت می‌کنند، می‌نشینند به حرف زدن، فلان مهمان می‌رود می‌آید و همیشه کسانی و مسائل دیگری که امروزه بالاخره از این تفننها و سرگرمیها خیلی زیاد است، نتیجه این می‌شود ساعت ۱۲، ۱، ۲ تازه می‌گیرد می‌خوابد و بعد چیزی باقی نمی‌ماند و بعد هزار تا مرض و مشکل اعصاب و چیزهای دیگر ... این مسئله خواب بسیار مسئله مهمی است حالا در این قضیه صحبت می‌کنیم، بسیاری از بیماریهایی که مربوط به سایر اعضای انسان است، بسیاری منشأ عصبی دارد، یک روز در بیمارستان در خدمت مرحوم آقا بودیم، مرحوم آقا گاهی یک مسائلی می‌فرمودند، یک مطالبی به خود بنده می‌فرمودند، مثلاً در همان وقتی که دچار ناراحتی

قلبی شدند، اصطلاحاً آنوريسم قلبی به آن می گویند
آنوريسم آئورت می گویند، وقتی که دچار این شده
بودند، هر کسی در آن جا یک حدسی می زد به یک
نقطه مشترکی هم تقریباً نرسیدند تا آنجا که در نظرم
هست چون بنده آن جا بودم پیش ایشان، فقط به
عنوان یک درد به اصطلاح سینه تشخیص داده شده
بود، همین، بیش از این چیزی نمی گفتند، یک آنژین
سطحی می گفتند، دیگر این طرف، آن طرف، هی
چیزهای مختلف، خلاصه خیلی مسئله واضح نبود،
یک روز نشسته بودند من رو کردم به مرحوم آقا،
گفتم آقا حالا از اینها بگذریم قضیه شما چیست؟
گفتند پارگی آئورت است، اینها هم هنوز نفهمیده
اند، راحت کردند، بعد گفت تو چیزی نگویی ها،
این پارگی آئورت است اینها هنوز نفهمیده اند و
همین طور گاهی مسائلی بود که ما از ایشان
می شنیدیم، منتهی خب این طور نبود که همیشه
باشد، یک روز من به ایشان عرض کردم که آقا من
خیال می کنم که نود درصد بیماریهایی که برای بدن
پیدا می شود این منشأ عصبی دارد، ایشان فرمودند

بگو نود و نه درصد، یک درصد منشأ غیر عصبی دارد، نود و نه درصد همه منشأ عصبی است، منتهی به سایر مسائل و اینها مراجعه می‌شود، البته فرمودند که بعداً پزشکی و طب به این جا خواهد رسید که در قسمت اعصاب مسائل خیلی مهم است، این که اولیای خدا نسبت به استراحت به اصطلاح مبکّل یعنی به اصطلاح زود، زود هنگام و همین طور راجع به بیدار شدن قبل از فجر تأکید می‌کردند مال این قضیه است که در مسئله سیستم عصبی بدن و مزاج بدن خواب نقش اساسی دارد، این خواب بعد از نصف شب فایده‌ای ندارد، باید قبل انجام بگیرد تا این که بتواند آن آثار خودش را داشته باشد، خب ببینید راه خدا چه می‌گوید؟ خب همین را می‌گوید دیگر، می‌گوید آقا شب سبک بخور بگیر بخواب،

صبح زود

بلند شو، مرحوم آقای حداد به بنده فرمودند
کسی که بین الطلوعین بیدار نباشد آن روز رزق ندارد
نه منظور از رزق، نان و آب است آن رزقی که برای
حیات او و برای رشد او در آن روز و برای بقاء روح
و معنویت در آن روز قرار می‌دهند این را در بین
الطلوعین می‌آورند حالا اگر انسان مریض است،
کسالت دارد، وقتی طلوع آفتاب می‌زند یک ساعت
بخوابد یا مثلاً فرض کنید یک قدری می‌گذرد یا بین
صبح و بین ظهر اگر مجال پیدا می‌کند که خیلی
مستحب هم هست قیلوله بسیار مستحب است ولی
کسانی که بین الطلوعین می‌خوابند آن روز از رزق
معنوی محرومند، حتی ایشان به مرحوم پدرمان
می‌فرمودند، من خودم داشتم می‌شنیدم، من داشتم
می‌شنیدم که فرمودند: آقا حتی بچه‌های کوچک و
اطفال را هم بیدار کنید، حتی بچه‌های کوچک و
اطفال را بیدار کنید، بعد مرحوم آقا می‌فرمودند آخر
اینها خوابند بعد می‌آیند خلاصه بهم می‌ریزند، ایشان
می‌فرمودند: خب با یک لطافتی با یک لطفی با یک
وضعیتی که خلاصه خیلی هم ... یعنی این قدر

تأکید داشتند بر وضعیت خواب آنها که به نحوی باشد که بتوانند اینها هم استفاده خودشان را در آن روز ببرند، خوب مسائل زیاد است.

مطالب را به عنوان مقدمه عرض کردیم و این مسئله جنبه مقدماتی داشت برای وارد شدن در آن بحث تغذیه که انشاءالله اگر توفیق داشته باشیم در مواقع خودش، خدمت رفقا خواهیم بود و تا حدودی از این مسائل، آن چه را که شنیدیم و آن چه را که در اخبار آمده و از ائمه علیهم السلام در این مسئله رسیده، خدمت رفقا عرض خواهیم کرد، نگاه به ساعت کردم دیدم که دیر شده و منتهی چون دیگر محرم نزدیک شده، گفتم که اگر یک چند کلمه‌ای هم راجع به محرم و کیفیت عزاداری و واقعه این حادثه منحصر به فرد در تاریخ خدمت رفقا بگوییم از باب تذکر بی مناسبت نیست.

مسئله سیدالشهداء علیه السلام، یک مسئله شوخی نیست و نباید این مطلب را با سایر مطالب خلط کرد، نباید مخلوط کرد، نباید مقایسه کرد، تشبیه سایر حوادث با قضیه عاشورا حرام است، زیرا

به طور کلی در واقعه عاشورا مسئله چیز دیگری بوده، این حادثه یک حادثه دیگری بوده و در تحت تفکر ما نمی‌گنجد، این قضیه روز عاشورا و مسائلی که اتفاق افتاده و اسراری که در این واقعه از آن حضرت ظهور پیدا کرده و همین طور بعد از این واقعه، البته بعضی از اینها را بنده جسته و گریخته در بعضی از سخنانم عرض کرده ام و گفته ام که نظر بزرگان نسبت به این حادثه یک نظر دیگری است، یعنی نسبت به دو جنبه ظاهری قضیه عاشورا و همین طور جنبه باطنی، بزرگان نسبت به این دو مطلب خیلی نظر داشتند و خیلی توجه داشتند، آن قدر این قضیه کربلا و ایام محرم مهم است، که دأب بزرگان و اولیای خدا و عرفا بر این بوده که در ایام محرم حتی از مطالعه کتب علمی احتراز می‌کردند که نفس در این ایام فقط در یک جا متمرکز بشود و توجه نفس فقط بر سیدالشهدا باشد تا بتواند بیشتر بگیرد ذهن این طرف و آن طرف نرود نه نسبت به مسائل لغو

و عبث و مسائل بیهوده و اینها! اینها که اصلاً
جای صحبت ندارد، حتی نسبت به مسائل علمی،
این که الآن در حوزه دهه تعطیل می‌شود، یک
جهتش همین است یعنی صرف نظر از تبلیغ. این
است که بزرگان در سابق نسبت به قضیه عاشورا،
یک مسئله خاصی داشتند حتی درس گفتن که خب
همین درس است، همین درسها و علوم اهل بیت
است دیگر، ولی در عین حال باز توجه این بوده که
به مقتلها پرداخته بشود به تاریخ پرداخته بشود، به
مسائلی که انجام شده پرداخته بشود، اذهان متوجه
بشود.

لذا از نقطه نظر ظاهر خب مشخص است که
چه قضیه‌ای اتفاق افتاد، چه حادثه‌ای اتفاق افتاد و در
رشد دیانت و تشیع الهی و شریعت رسول خدا چه
تأثیری داشته، بدون هیچ گونه گزافه گویی و هیچ
گونه اغراق اگر قضیه عاشورا اتفاق نمی‌افتاد اسمی
دیگر از اسلام نبود، به هیچ وجه دیگر اسمی از اسلام
نبود و اسمی از اسلام الآن هم نبود، همین الآن نبود،
آن چه را که باعث شده است، همین اسلام و تشیع

در طول زمان باقی بماند و در استمرار تاریخ در
مظاهر مختلف، کشورهای مختلف، ملت‌های مختلف
اجتماعات مختلف خودش را نشان بدهد، این واقعه
عاشورا است، یعنی آن روح سیدالشهدا، آن نفس
سیدالشهدا، آن حقیقت سیدالشهدا، در احیای
شریعت جدّش پیوسته، لاینقطع این شریعه را باز
نگه داشته است و اگر نبود، هیچ خبری نبود و ما
مشاهده می‌کنیم که آن چه را که باعث بقاء اسلام
شده است و باعث بقاء تشیع شده، آن احیاء مراسم
عزاداری ائمه علیهم السّلام، مخصوصاً مسئله
عاشورا است، که وقتی ایام محرم می‌آید به طور کلی
فضا، خانه تکانی می‌شود، هوا، خانه تکانی می‌شود،
دلها همه منقلب می‌شود، برمی‌گردد، خیلی این قضیه
عجیب است، یعنی یک واقعه‌ای است که ما
نمی‌توانیم فقط این واقعه را در انسانها و در بشر
بخواییم جستجو کنیم، کل عالم، اصلاً کل عالم در
این واقعه عاشورا متحوّل می‌شود، نه فقط انسان و
شیعیان و عده خاصی از آن افراد، لذا با این که همه
جور افراد آمدند، همه جور رفتند، با هر شخصیتی،

با هر وضعیتی، آنچه که مانده تا الآن سیدالشهدا است، می‌آیند، افراد زیادند، اشخاص زیادند، افراد، معاریف در دنیا، هر کدام بر حسب موقعیت خودشان، بر حسب شخصیت خودشان، ولو شخصیت کاذب، ولو شخصیت کاذب باشد، آمدند، چند صباحی صیت و شهرتی به هم زدند و بعد رفتند، آنچه که هست آن مربوط به سیدالشهدا است، سیدالشهداء تبلیغ نمی‌خواهد، سیدالشهدا تحریک دادن مردم نمی‌خواهد، سیدالشهدا نیاز به این چیزهایی که در دنیا متداول هست ندارد، سیدالشهدا با دل‌های مردم ارتباط دارد، این که دیگر نیاز به پرچم ندارد، سیدالشهدا با نفوس مردم در ارتباط هست، نفس را انسان چکار می‌خواهد بکند؟ این مسئله مربوط به ظاهر، چه در ظاهر باید انسان نسبت به این مسئله اهتمام داشته باشد، عزاداری سیدالشهدا از

مهمترین مسائلی است که باید شیعیان به او
پردازند، مسئله، مسئله واقعی است، مسئله حقیقی
است، در این عزاداری باید توجه به خود آن حضرت
باشد به مجلس و این طرف و آن طرف و کم آمدن و
زیاد آمدن و نمی دانم پخش شدن و نشدن نباید باشد،
مجلس باید منعقد باشد، دو نفر بیایند، دویست نفر،
دویست هزار نفر، تفاوتی نباید داشته باشد.

من یادم هست در زمان سابق بعد از انقلاب،
آن موقع نیاز به آن تظاهرات بود مردم بیایند و به دنیا
نشان بدهند، که خب بالاخره اهمیاتی که داشته برای
از بین بردن آن نظام و برای تجدید این نظام، احداث
این نظام، نظام به اصطلاح اسلامی دنیا بدانند که
مردم خودشان رغبت دارند و علاقه دارند، خودشان
این را می خواهند، آن موقع صحبت از اجتماع خیلی
بود این که اجتماعات خیلی زیاد باشد، تظاهرات
باشد، مردم هی بیایند در خیابانها بالاخره دنیا بدانند
که این نظامی که رفته با زور و اینها نرفته، خود مردم
خواستند، مردم خواستند و آن را آوردند و الآن هم
دارند آن را حمایت می کنند، تظاهرات می کنند،

راهپیمایی می‌کنند، یکی از این افراد در آن موقع یادم است که گفته بود که در آن ایام اتفاقاً مصادف شده بود با ایام محرم او گفته بود که من نمی‌گویم عزاداری نکنید ولی تظاهرات بکنید، این را در تظاهرات انجام بدهید، خب این قضیه را اگر انسان بخواهد نگاه کند می‌بیند خیلی تفاوت می‌کند با آن چه را که فرهنگ شیعه حکم به او می‌کند، من نمی‌گویم عزاداری نکنید، بکنید ولی تظاهرات باشد! یعنی چه؟ یعنی عزاداری سیدالشهدا در رتبه دوم قرار دارد! عزاداری خیلی مورد توجه نیست!، آنچه که مورد توجه است این است که دنیا ببینند که الآن این خیابانها پر است، درست؟! این غلط است! این غلط است! این نشان می‌دهد که سیدالشهدا را ما نشناختیم، ولایت را ما نشناختیم، تشیع را ما نشناختیم، ما تشیع را نشناختیم ما حقیقت ولایت و دین را نشناختیم، ما نفهمیدیم هنوز که جوهر شریعت رسول الله ولایت امام حسین علیه السلام است، این را نشناختیم. این جوهر از او بگیرند این شریعت می‌شود چی؟ رباط، رباط می‌شود، فرق بین

رباط و بین انسان در چیست؟ شما بین رباط و بین انسان چه فرقی را می‌گذارید؟ هیچی! فرق بین صفر و بین بی نهایت، انسان بی نهایت است، دیگر انسان حدی ندارد و شما نمی‌توانی به انسان نمره‌ای بدهی ولی رباط چیست؟ صفر، یک، دو، بالاخره بر حسب آن کاری که دارد انجام می‌دهد و آن برنامه‌ای که به اصطلاح در او قرار داده شده و غیر از این که نیست. فرق بین دینی که سیدالشهدا در او نیست و بین دینی که سیدالشهدا در او هست فرق بین رباط و بین انسان است، این است قضیه، به خاطر همین مسئله است که اولیاء و عرفا نسبت به اقامه عزای محرم این قدر تأکید داشتند، آن که در فکرش عزای سیدالشهدا نیست، او رباط است، آن سیدالشهدا را به خاطر ظهورش در این مظهریت می‌پسندد، نه بیشتر، لذا امام حسن را نمی‌پسندد، امام سجّاد را نمی‌پسندد، امام باقر و

صادق که هیچ، چرا؟ یک همچین ظهوری
آنها نداشتند. حالا بلایی که بر سر امام سجّاد آمد
کمتر بود از آن قضایایی که در عاشورا اتفاق افتاد؟
آن مسائلی که برای امام سجّاد اتفاق افتاد، حتماً باید
با آن کیفیت همه از این دنیا بروند؟ کجا آن قضایای
اسارت و مسائل شام و کوفه و نمی دانم به زنجیر
کشیدن که تا آخر عمر امام سجّاد اثر آن غل و
زنجیرها بر پشت آن حضرت بود و کسی از این
قضیه اطلاع نداشت، آنها کجا بود در روز عاشورا؟
و واقعاً این آن چیزی است که دست ما از آن خالی
است.

وقتی که مرحوم قاضی می فرمایند من و جب
به جب صحن سیدالشّهدا را خوابیدم آن وقت شما
بیاید نگاه کنید ببینید به این عرفا چه می گویند؟ اینها
ولایتی نیستند! اینها خیلی دنبال رو ائمه نیستند! اینها
خیلی با این مسائل میانه ندارند! خب این واقعاً
نهایت بی انصافی است. آیا مسئله اینطور است؟ آن
اهتمامی که مرحوم والد به عزاداری سیدالشّهدا و
ائمه داشتند ما آن اهتمام را در کجا می توانیم پیدا

بکنیم؟ در کجا می‌توانیم پیدا بکنیم؟ مرحوم والد راجع به کیفیت نگرش استادشان در روح مجرد راجع به قضیه عاشورا خب همه خوانده اید دیگر، چه فرمودند؟ چقدر بر این مسئله اعتراض شده و تمام این اعتراضها والله و بالله و تالله از روی عناد بوده است و از روی لجاج بوده است و از روی انکار بوده است! چه قدر ایشان این قضیه را بیان کردند، آیا نسبت به عزاداری سیدالشهدا استاد ایشان بی تفاوت بودند؟ اگر بی تفاوت بودند پس چرا هر روز دهه محرم به ما می‌فرمودند زیارت عاشورا بخوانید بعد از نماز صبح؟ در همان زمانی که خود ما در کربلا بودیم، در آن جا مشرف بودیم، پس چرا خودشان در دهه عاشورا اصلاً مسئله‌شان تفاوت می‌کرد با سایر ایام؟ واقعاً خیلی عجیب است.

در روز عاشورا نشسته بودیم ما در خدمت ایشان یک مرتبه سر و صدایی آمد معلوم شد که یکی از این دسته‌های عزاداری از چند فرسخی می‌آیند به سمت کربلا و دسته معروفی است دسته طویریج به آن می‌گویند، می‌آیند و با یک وضعیتی، چهار فرسخ

همین طور بندگان خدا پیاده می آیند، ایشان فرمودند
که همه بلند بشوید بروید و با این دسته همراهی
کنید، امام زمان علیه السلام به این دسته، به
خصوص، یک عنایت خاصی دارند آن وقت
می گویند اینها اهل ولایت نیستند! اهل عزا نیستند!
اهل توسل نیستند! که ما همه بلند شدیم حتی مرحوم
آقا هم آمدند و رفتیم در آن جا یک مقداری همراهی
کردیم، البتّه آنها در حرکتشان تند و سریع بودند و ما
رفتیم در آنجا و خود ایشان فرمودند که در این دهه
سیدالشّهدا علیه السلام عنایت خاصی دارند نسبت
به عزادارانشان ولی در روز عاشورا یک کوزه آب
نگه داشته اند

آن را به این طویریج می‌دهند، این حرف
کیست؟ این حرف آن عارفی است که مرحوم پدر ما
در روح مجرد راجع به نگرش ایشان آن مطالب عالی
و آن مطالب راقی را بیان کردند، درست؟! ولی
صحبت در این است آنچه را که آن بزرگان از زیارت
عاشورا می‌فهمیدند، خب آن را هم ما می‌فهمیم یا ما
فقط همین ظاهر را می‌فهمیم؟ ما همین فقط همین
مصیبتی که وارد شده را می‌فهمیم؟ ما همین تیر و
شمشیر یا نیزه‌ای که وارد شده را می‌فهمیم؟ آن چه
را که آنها از زیارت عاشورا می‌فهمیدند، آیا ما هم به
همان سطح و افق فکری می‌رسیم یا آنها چیز دیگری
می‌فهمیدند؟ این آن است که مرحوم آقا در روح
مجرد آوردند، مولانا چه می‌فرمایند؟

هر چه می‌گوییم به قدر فهم تو است *** مردم

اندر حسرت فهم

درست خب حالا افراد فرض بکنید که

نمی‌توانند خودشان را به آن جا برسانند، چرا انکار

می‌کنید؟ چرا واقعاً ما انکار می‌کنیم؟ چرا باید این

قدر بی‌انصاف باشیم که بیاییم و آن عمل بزرگان را

ندیده بگیریم و کردار آنها را ندیده بگیریم و به این
گونه مطالبی که فقط می‌تواند تغذیه برای یک عده
خاصی از افراد غیر مطلع باشد، ما دست به اینها
بزنیم؟

علی‌کُلِّ حال مسئله بسیار مهم است، در
منازل باید تغییر فضا احساس بشود، البته همان
طوری که قبلاً عرض کردم لازم نیست که همه منزل
سیاهپوش باشد، نه، یک مقداریش هم بشود که
مشخص بشود که حال و هوا، حال و هوای عزاداری
است، این باید انجام بشود، شیرینی جات، تنقلات،
اینها در این یکی دو ماه باید برداشته بشود و همچنین
شرکت در مجالس، هر روز ایام عاشورا، این توصیه
بزرگان بوده که حتی اگر صبح نتوانستید ظهر، اگر
ظهر نتوانستید بعدازظهر، بعدازظهر حتی نشد، شب
که بالاخره روزی نگذرد از این ایام و انسان موفق
نشود که در عزای امام حسین علیه السلام شرکت
نداشته باشد و باید همان طوری که بزرگان فرمودند
همه باید به آن کیفیت عزاداری بشود از اشعار خلاف
باید پرهیز بشود، از اشعار سبک باید پرهیز بشود،

اشعاری که موجب وهن امام علیه السلام است باید پرهیز بشود آن بساطی که فقط به درد بازی درآوردنها می خورد، اینها نباید در مسائل و قضایای امام حسین بیاید، اینها خراب می کند، باید به مبانی روز عاشورا توجه بشود، مبلّغین، خطّبا، افرادی که صحبت می کنند اینها باید به افشاء آن حقایقی که از کلمات و از راه و روش آن حضرت در این روزها بیان شده و سرزده آنها را باید برای افراد بیان کنند و ما دیگر نیازی به چیز دیگر نداریم، همین که راه و روش و کلمات آن حضرت برای مردم تبیین بشود، خب مسئله مشخص است، راه آن حضرت مشخص است و احتیاجی به پرداختن به این گوشه و کنار و مسائلی که خب بالاخره نه چندان مفید است برای انسان نیست و آن چه را که باید یک فرد بفهمد از این مسائل می فهمد، هیچ وقت یاد نمی رود در یکی از این روزهایی که مرحوم مطهری رحمی الله علیه ایشان آمده بودند در منزل مرحوم والد صحبت از

روضه بود و ایشان راجع به کتاب معاد شناسی مرحوم آقا مشغول صحبت بودند من در نیمه صحبت رسیدم که ایشان پیشنهاد می کردند که این مجالسی که در معاد شناسی است اینها خیلی خوب است ولی این روضه‌ای که شما بعد از این مجلس آورده‌اید این روضه موجب می شود که مطالب سلسله وار، آن سلسله خودش را از دست بدهد، آن استمرار خودش را از دست بدهد و چه بهتر که این روضه‌ها حذف بشود تا اینکه مطالب متسلسلاً پشت سر هم بیاید و ذهن و فکر قاری و خواننده را به این طرف و آن طرف نبرد، مرحوم آقا یک لبخندی زدند و فرمودند که: آقا هر چه ما در آن جلسه و صفحات از مطالب می گوئیم نتیجه اش به واسطه آن روضه حاصل می شود آن وقت شما می گوئید ما روضه را حذف کنیم، هدف این روضه در دنباله مطالب عبارت ایشان این بود مانند غذایی می ماند که نمک در او ریخته نشده، نمک برای غذا است و این روضه است که باعث می شود که آن مطالب در ذهن بماند و در نفس بماند نه در مغز، این را بنده دارم می گویم

البته این را ایشان فرمودند در ذهن بماند آن دو می را بنده می گوئیم اضافه اش را بنده می گوئیم، در مغز نه بله شما مثل نوار می توانید خیلی مطالب را در مغزتان نگه دارید ولی به نفستان نرفته، به ذهنتان نرفته، به آن حقیقت گیرنده نفس این مطالب نفوذ پیدا نکرده، فقط در مغز یک سری مطالب ضبط شده و بعد دوباره اینها بازپرداخت می شود و بیان می شود، اضافه نمی رود در نفس جا بگیرد و اثر خودش را به وجود بیاورد و شروع کند به کار کردن، این حقایقی که بعد از این مطالب به عنوان سرگذشت واقعه عاشورا ما می آوریم کلام مرحوم آقا است این می رود در نفس آن مطالبی را که گفتیم آنها را می چسباند یکی می کند مخلوط می کند، ممزوج می کند، آن اثر به دست می آید، لذا چه کسی این مطلب را می فهمد؟ کی می تواند تشخیص بدهد من نمی دانم در آن موقع ایشان این مطلب مرحوم آقا را گرفت یا نگرفت؟ گرفت یا نگرفت؟! نمی دانم ولکن این را می توانم عرض کنم که اگر این مسائل خوب هضم بشود، خوب گرفته بشود خیلی تأثیر سرنوشت سازی در

وضعیت انسان به وجود می‌آورد، خیلی، خیلی تأثیر،
تأثیر عجیبی است، آن موقعهایی که انسان بر سر
دوراهی و سه راهی و ده راهی گیر می‌کند، آن موقع
آن تمایلی که نفس پیدا می‌کند، مال آنها است، توجّه
کردید؟! آن موقع که باید امام حسین به دادش برسد،
نگذارد آن طرف برود، مال آن است، مال این است
که آن مطالب در نفس مانده و ثبت شده و نفس را
جهت داده، نفس را جهت داده نفس را و دل را در
یک چهارچوب و حصن حصین خودش قرار داده،
لذا در دوراهیها و سه راهیها و چهارراهیها وقتی که
قرار می‌گیرد می‌فهمد که از کدام طرف همه
چهارراهیها را می‌گذارد کنار در هر دو راهی قرار
می‌گیرد دو راه را می‌گذارد کنار، نه این راه، نه آن

را، چرا؟ هر دو باطل است. سه راه هر سه باطل است، چهار راه؟ یکی را آن وسط می بیند یکی آن وسط، این چیست؟ به خاطر این است که آن آثاری که در انسان به وجود آمده آن نمی گذارد که انسان در آن مواردی که می بیند موافقتی وجود ندارد تمایل به آن سمت پیدا کند چون رفتن به یک سمت به خاطر تمایل است دیگر اگر تمایل نداشته باشد خب نمی رود دیگر، سر جایش می نشیند دیگر، تمایل پیدا می کند بعد بر اساس تمایل دلیل می آورد نه اینکه اول دلیل بیاورد بعد تمایل، کار ما مردم برعکس است اول تمایل داریم و راهمان انتخاب می کنیم، خب حالا چه دلیل برای آن پیدا بکنیم؟ چه جوری این قضیه را ... می گردیم در کتاب این طرف و آن طرف، بابا به جای اینکه بروی بگردی، اول بیا بگرد، در کتاب، توی مرام، توی ملاکات، در مطالب، در دستورها، در فرامین، در تجربه ها، اول بیا تشخیص بده وقتی خوب تشخیص دادی تمایل طبعاً پیدا می شود، آن میل نفس به آن سمت پیدا می شود ولی وقتی که دیدی نه هیچ طرف نیست، این جا

معلوم می‌شود یک قضیه یک جایش می‌لنگد هیچ طرف وجود ندارد.

این روح را کی می‌دهد؟ این روح را آن تمسک به سیدالشهدا در انسان ایجاد می‌کند، وقتی که انسان می‌آید در قضیه کربلا وقتی که خودش را می‌چسباند به حریم سیدالشهدا، وقتی که خودش را قرار می‌دهد در آن خیمه آن حال و هوا می‌آید این را می‌گیرد، آن حال و هوایی که هیچ‌گونه غلّ و غشی در آن وجود ندارد، هیچ‌گونه مزجی در آن حال و هوا وجود ندارد، چون گفتیم قضیه کربلا خالص خالص بود، خالص خالص بود، در جنگهای رسول خدا خالصی وجود نداشت، هم خالصی بود هم ناخالصی، مگر نبودند؟ در جنگهای امیرالمؤمنین همه خالص بودند؟ نه، اگر خالص بودند که آن قضیه صفین و نهروان به وجود نمی‌آمد، اگر خالص بودند که در قضیه جمل که نمی‌آمدند بگویند آقا ما با شما نیستیم، اگر خالص نبودند در خود رکاب رسول خدا که نمی‌آمدند آن پنجاه نفری که در بالای کوه اُحُد هستند برخلاف دستور رسول خدا از آن جا پایین

بیایند پس معلوم است خالص نبود، دیگر، اگر خالص بود همان بالا می ماندند، اگر خالص بود که رسول خدا نمی فرمودند این شهید راه خر شده است، طرف رفته بوده الاغ را ...، الاغ قشنگی بوده اتفاقاً آن زد و انداختش، حضرت فرمودند نه بابا این برای خر رفته، ولی در قضیه عاشورا ما ناخالصی نداریم، کدام ناخالصی بوده؟ تمام ناخالصیها شب عاشوار همه رفت، تمام شد، همه رفت و تمام شد، حتی یک نفر ماند که آمد به سیدالشهدا گفت من با شما هستم تا وقتی که احساس کنم شما می توانید غلبه کنید، حضرت فرمودند میل خودت است و او هم در روز عاشورا شهید نشد، ابداً این جوری هر دم بیلی نیست که هر که اینجا آمد بروید و بزنید و همه شهید بشوند، نخیر تو گفתי که من هستم با شما تا وقتی که احساس بکنم، ما تمام ملائکه را موظف می کنیم تو را از تمام شمشیرها و نیزه ها نگه دارند خیال کردی همین جور کشک است؟! قضیه عاشورا و هر کی بیاید و یکی به او تیر بخورد یکی به

او نخورد، نه آقا، به تمام ملائکه من دستور می‌دهم که نگذارند زخمی بر بدن مبارک تو بیاید که متأثر و متألم بشوی نگهت دارند حفظت کنند، ولی تمام ملائکه بیایند جلوی تیری که به گردن علی اصغر من می‌خورد بگیرند من نمی‌گذارم، می‌گذارم بخورد، حالا فرقی را فهمیدید؟! تمام ملائکه آمدند نگذاشتند تیر به گردن علی اصغر بخورد، چون می‌دانستند اگر بخورد زمین و آسمان به هم دوخته می‌شود حضرت همه را کنار زد تیر را صاف آورد، باید بخورد، این فرق بین قضیه عاشورا و بین سایر قضیه‌هاست. در قضیه امام حسین مخلوط وجود ندارد، در قضیه امام حسین قاطی وجود ندارد، هر چیزی در جای خودش، دقیق، حالا ما می‌توانیم این قضیه را دیگر قاطی کنیم با سایر قضایای دیگر، می‌توانیم تشبیه کنیم؟ می‌توانیم؟ نه.

به این جا باید آمد، همه قضایا را باید گذاشت کنار، فقط باید آمد سراغ سیدالشهدا حضرت چی خواسته؟! ارتباطش با حرّ چه جوری بوده آن حرّی که آن همه کار می‌کرد؟ دیدید با او چکار کرد؟

ارتباطش با حرّ چی بوده؟ ارتباطش با عبیدالله بن
حرّ جُعی چی بوده؟ ارتباطش با زُهر چی بوده؟
ارتباطش با آن غلام چی بوده؟ ارتباطش با فرزندانش
چی بوده؟ آن ارتباطش با علی اکبرش چه بوده که
اولین کسی که از بنی هاشم آمد ... اصلاً هر کسی که
آمد حضرت ممانعت کردند، نگذاشتند، نه حالا صبر
کن ببینیم چه می‌شود، ولی حضرت علی اکبر که
می‌آید معطل نمی‌کنند، تا آمد برو، اصلاً چیز
عجیبی!! حالا حضرت به ایشان اگر می‌فرمودند
بمان حالا حضرت علی اکبر می‌ماند، بالاخره یک
ساعت دیگر می‌رفت، چرا حضرت می‌گویند برو؟
چرا نمی‌گویند حالا بمان؟ اینها همه باید روی آن
فکر کرد باید آنهایی که اطلاع دارند بگویند، باید
برای مردم بگویند باید آن چه را که از بزرگان شنیده
شده باید بگویند تا مردم بفهمند که فقط و فقط و
فقط و فقط تنها راهی که در این عالم هرج و مرج در
تمام دنیا می‌تواند فقط دست ما را بگیرد منحصر
است در متابعت از سیدالشّهدا و مکتب عاشورا
همین، بقیه نه، این طرف و آن طرف خیلی مسائل

هست و تا مردم متوجه این نکته نشوند گره از کار آنها باز نخواهد شد که فقط و فقط باید سراغ امام حسین رفت و ناخالصیها را کنار گذاشت، فقط سراغ سیدالشهدا و بس، در عزاداری سیدالشهدا فقط باید عزاداری باشد، چیزی قاطی نباید باشد از این و از آن و نمی‌دانم بساط و اینها چی چیه؟ فقط باید انسان به سیدالشهدا فکر کند، فقط باید عزاداری کند و فقط باید به یک نکته توجه داشته باشد تا بیایند دستش را بگیرند، اما اگر قرار باشد در این عزاداری چیزهای دیگر قاطی بشود، مسائل دیگر قاطی باشد، نه، آن روح از بین می‌رود، آن حقیقت از بین می‌رود و چیزی جز یک ظاهری برای انسان نمی‌ماند امیدواریم که خداوند

توفیق عنایت کند تا به بهترین وجه بتوانیم

مورد الطاف و عنایات اولیا و بزرگان و سروران دین

قرار بگیریم.